

پدید آورد که زیر دست سرکردگانی از اروپاییان سپاهیگری یاد گیرند و ورزیده شوند و برای کرد آوردن مالیات و دیگر کارهای مالیاتی فرستاده کردند و برای سرپرستی اینان ماجور استوکس سرکرده انگلیسی را در اندیشه داشت تا بر کمارد ماجور استوکس اتاشه میلتر سفارت انگلیس و از چهار سال پیش در تهران نشیمن داشت و چون زبان ایران را میدانست شوستر او را از بهر آن کار شایسته تر از دیگران میشمرد و چنین پنداشته میشد زبانی از آن بر نیاید و گفتگویی بر نخیزد. ولی چون در این زمان روس از هر باره با ایران سختی میکرد و انگلیس با او همداستانی مینمود این يك چیز ساده هم پیش رفت و یکرشته نارواییهایی پدید آمد. زیرا چون مستر شوستر ماجور استوکس را بآن کار خواند و چگونگی را با سفارت انگلیس گفتگو کرد سفارت خرسندی نمود. ولی پس از دیری آگاهی داد که باید استوکس از کار و جایگاه خود در لشکر هندوستان دست بردارد و پس از آن بتواند بکاری در ایران پذیرفته شود. استوکس این راهم پذیرفت لیکن بار دیگر انگلیسیان آگاهی دادند که باید استوکس را در جز بخش جنوبی ایران بکار برنگمارند و پیداست این پیشنهاد بیاس خرسندی روسیان بود. از اینسوی دولت ایران نمی توانست این پیشنهاد را که از روی ییمان نامه ۱۹۰۷ بمیان آمده بود بپذیرد. این بود شوستر از خواندن استوکس چشم پوشید و يك کار بسیار ساده ای بدینسان ناانجام ماند.

در این میان در آذربایجان يك رشته پیش آمدهای ناگوار در کار بود. چنانکه گفتیم از دیرباز شاهسون بویژه ایل قوجه بیگلو بنافرمانی برخاسته تاخت و تاز می نمودند و هر زمان آبادیهای دیگری را تاراج میکردند. نقی خان حکمران اردبیل با دستور آقای هدایت والی سپاه گرد آورده بر سر آنان تاخت و پس از کشاکش هایی در آغازهای اردیبهشت شکست خورده پس نشست و شاهسونان بردلیری افزودند. آقای والی که چشمش همه بر مردان کهن باز بود و همیشه آنان را پیش میکشید بجای آنکه لشکری از مجاهدان ورزیده پدید آورد و با افزار و قورخانه بر سر شاهسون فرستد اسعدالسلطان نامی را از سرکردگان زمان خود کامگی با دسته ای از سواره و پیاده روانه قره داغ ساخت که از آنجا نیز دسته هایی را همراه بردارد و با نقی خان همدست

شده با شاهسون بجنگند و اینمرد در نیمه های اردیبهشت با توپخانه و ابزار فراوان بیرون خرامید و بدینسان بار دیگر درمشکین لشکر انبوهی (تزدیک بده هزار تن) کرد آمد. تا چندی با شاهسون پیکار میرفت. ولی از نادانی و کار ندانی اینان روز بروز برچیر کی آنان می افزود. تا در يك جنگی بیکبار رشته ازهم گسیخت و سپاهیان دولتی ایستادگی نتوانسته رو بگریز نهادند و چهار صد تن کما بیش از ایشان بخاک افتاد. نقیخان جان بدر برده به اهر گریخت. ولی اسعدالسلطان و کسان او دستگیر افتادند و آنچه توپ و افزار و خواسته همراه داشتند همه بهره شاهسون گردید. این پیش آمد در آغاز های خرداد بود. بدینسان گردنکشان بردلیری افزوده دامنه تاخت و تاز را تا یکفرسنگی اردبیل رسانیدند و هر گاه سپاهیان دوس در آنجا نبودند شهر را نیز تاراج میکردند. سراسر آن پیرامونها برآشفته، رشته ایمنی ازهم گسیخته و راهها تا چند فرسنگی تبریز پراز راهزنان شد.

این شگفت تر که اینهنگام شصت تن کمایش از سران شاهسون در تهران در بند و زندان بودند و اگر دولت آنان را بسختی گزارده بیم دادی که هر گاه کسانشان بآرامی نگریند همه را نابود گرداند بیگمان هریکی از ایشان تلگراف بکسان خود فرستادندی و دستور آرامی دادندی. لیکن دولت با آن گرفتاریها کی چنین کاری می توانست؟! چنانکه گفته ایم کسانی را از سران اینان که در اردبیل بودند نقی خان رها گردانیده بود و این گردنکشی ها بیشتر بادت همانکسان انجام می یافت برشید الممالک برادر امیر عشایر خلخال که یکی از رها شدگان بود در اینهنگام سر دسته شده بر آن می کوشید دولت رانا کریر گرداند که امیر عشایر و دیگران را که در تهران بودند رها سازد و این بود همینکه نقیخان و اسعدالسلطان شکست خوردند اینان کارکنان دولت را از خلخال و تالش بیرون کرده در سراسر آن پیرامونها بخود سری پرداختند و بدینسان بخش بزرگی از آذربایجان میدان تاخت و تاز گردن - کشان گردید.

در این گیر و دار آگاهی رسید سالارالدوله برادر محمد علیمیرزا از راه خاک عثمانی بکردستان آذربایجان درآمده و در آنجا کردان را بر سر خود گرد می آورد.

اینجوان با آن بیباکی و نادانی که در سالهای پیش از خود نشان داده بود و هر کسی او را می شناخت پیدا بود بار دیگر آشوبی پدید خواهد آورد. آقای والی کار را ساده گرفته نامه ای بوی نوشته خواستار شد بتبریز بیاید. سالار الدوله پروایی ننموده از آنجا روانه سنندج گردید.

از هر سو آشوبگران می جنبیدند. در همان روزها از رحیمخان نیز جنبشی پدیدار گشت. اینمرد که پس از آن سیاهکارها به تبریز پناهنده شده و در عالی قاپو در یک اطافی بسیار آسوده می زیست در این روزها دستور هایی به پسرانش که در قره داغ با گردنکشان همدست بودند میفرستاد و آنان را بنا فرمائی دلیر تر می گردانید و از برای گریختن خود از تبریز یاوری از ایشان میخواست. چون این دغلکاری او آشکار گشت انجمن ایالتی دو تن را نزد او فرستاد تا سیاهکارهایش را یاد آوری کنند و نکوهش دریغ نگویند نیز دستور داد که در همانجا زنجیر بگردش زدند و سخت نگهداری کردند و سه تن از کسانش را در شهر بانی بزنجیر کشیدند.

در این هنگام امان الله میرزا (ضیاء الدوله) بفرماندهی لشکر های آذربایجان آمده و سخت میکوشید سپاه کار آمدی پدید آورد و خواهیم دید او غیرت بسیاری داشت و مراد کاردانی بود و در اندک زمانی دسته هایی آراسته و بیکروز در میدان مشق نمایش بسیار با شکوهی داد. لیکن هر ها نچندان شوریده بود که از کاردانی او مانند گاتش سامان گیرد. گذشته از کوششهای دشمنان و نیرنگبازی بیگانگان آلودگی خود سر رشته داران سنگ راه پیشرفت میشد. تاریخ مشروطه ایران روشنترین درسهای پند آموزانه را در بر دارد و بخوبی می فهماند که از خوبیهای نکوهیده چه زیانهایی برخیزد. یکدسته کسانی چون خودشان از شایستگی بی بهره اند و یک کار ستوده و پر ارجی را نمی توانند انجام داد بر دیگران که آنرا انجام میدهند خشم گیرند و بیخودانه بدشمنی برخیزند و چه بسا بنا بودی آنان کوشند. در جنبش آزادیخواهی ایران آنانکه هنری نتوانستند نمود و بالا فهایی که از جانفشانی و فداکاری می زدند در پیش آمد بمباردمان مجلس گریخته و نهان شدند و یا از ایران بیرون شتافتند این بر آنان سخت نا کوار می افتاد که یکدسته از توده گمنام در چنان روزی شایستگی از خود نشان دادند و

نامی در آوردند و این بود همینکه دوباره بیرون آمده بکار چسبیده بودند پیش از همه بکاستن از نیکنامی آن یکدسته می کوشیدند. چنانکه گاهی ایشان را تاراجگر می نامیدند و هنگامی بر سادگی و بیسوادی آنان ریشخند مینمودند و از هر راه بزبان آنان میکوشیدند. بلکه بنا بود ایشان تلاش میکردند. شاید خود ایشان هوشیار کار خویش نبودند و بر آن بدبیا بیخود و بی اختیار می پرداختند. شاید امروز هم چگونگی بر آنان روشن نگردیده و انگیزه آن بد کرداریهای خود را در نمی یابند. هر چه هست راستی اینهاست که ما می نویسیم:

آقای هدایت که بدانسان در آغاز جنگهای تبریز گریخته و یکسال در پاریس دل آسوده زندگی بسر داده و سپس در سایه جانبازیهای مجاهدان بایران بازگشته و باردیگر رشته فرمانروایی را بدست گرفته بود بجای آن که ارجح آن جانفشانیها را بشناسد و از مجاهدان نگهداری کند و بفرهیخت (تربیت) آنان کوشد و دسته های سپاه از آنان پدید آورد و سرشاهسونان را بگوید از روز نخست بکاستن از نیکنامی آنان می کوشید و تخم دشمنی میانه ایشان پراکنده بجان یکدیگر می انداخت. بجای آنکه بامیر - حشمت بال و پر داده او را با مجاهدان ورزیده بجنگ گردنکشان بفرستد نایب محمد آقا را بکشتن او برمی انگیزت و مرد در مانده ای همچون اسعد السلطان را برابری شاهسونان میفرستاد. سختی ها از این همه رهگذر پدید می آمد و چنانکه گفتیم کاردانیها و جانفشانی ها بیهوده میشد.

در دو سال که آقای هدایت والی آذربایجان بود باروسیان رفتار بس ستوده ای داشت و در برابر درآگاهیهها و درشتی های آنان رشته خویشتن داری را از دست نمی هشت در کارهای دیگر نیز رفتار نیکو مینمود. لیکن در سایه خشمی که بر مجاهدان و سردستانان آزادی در دل داشت و نام و آوازه آنان را بر خود هموار نمینمود یک رشته کارهای بسیار نکوهیده از او سر میزد که آخرین آنها داستان فرستادن اسعد السلطان و شکست او بود. چنانکه گفته ایم کسان بسیاری از ناخشنود بودند و بر زبان او میکوشیدند و این زمان از تهران نیز ناخوشنودی نشان دادند و دولت بر آن شد دیگری را بجای او فرستد. لیکن آقای والی جای خود را استوار دیده و با دولت نیز بی پروایی مینمود. کار بجایی

رسيد که دشمنانش که يکي از ايشان آقای بلوری بود در برابرش ايستادگی نمودند و او را ناگزير ساختند که در آخرهای خرداد شمس العماد را رها کرده و بخانه حاج نظام الدوله رفت و امان الله ميرزا بجای او تا آمدن والی نوبن رشته کارها را در دست گرفت. او آقای بلوری را که از نمايندگان انجمن ايلتی بود بدستیاری خود (معاونی) خواند بدینسان رشته کارها بدست خود آزادخواهان افتاد و آن دو تيرگی که پديد آمده بود از میان رفت. آقای هدايت تا چند روزی در خانه حاج نظام السلطنه بود تا روانه تهران گردید پس از دیری امير حشمت از تهران بسرپرستی شهر بانی آمد و با پيشواز باشکوهی که از آزادخواهان کردند بشهر درآمد و اين از نيکی های اوست که نایب محمد آقا که او را زده بود و با برادرش نایب محمود در اداره شهر بانی بودند امير حشمت هر دو را همچنان نگاهداشت و هر گز کينه ای نجست. اینگونه مردانگیهاست که بکار اين دسته رونق ميبخشيد و همیشه نتیجه تلاشهای آنان فيروزی بود. نه همچون دسته پيشرفته که چون آلود، کينه توزی و خودخواهی بودند در هيچ کاری فيروز در نمیآمدند.

يکداستان ديگری که در تبريز پيش آمد و بايد در اینجا ياد کنيم کشته شدن ملاحمره يکی از سردستگان خيابان بود که در آخرهای خرداد رخداد. اين مرد پيشه روضه خوانی داشت ولی چون خيابانيان بزرگش ميداشتند و از آغاز جنبش شروطه پا در میان گزارده و همواره کوشيده بود نزد مردم جایگاهی داشت و کشتن او شورشی پديد آورد. چگونگی اين بود که شب يکشنبه بيست و هفتم خرداد که ملاحمره در خانه خود مهمانی داشت در خانه را زده چنين ميگويند فلان همسايه نزديک بجان سپردنست و شما را ميخواهد که سفارشهای خود را (وصيت) بنويساند. ملاحمره ميهمانها را گزارده همراه يك فانوس کش با شتاب بخانه آن همسايه ميرود. ولی همينکه آنجا می رسد و در را ميکوبد از درون کسی پاسخ نميدهد ولی از بيرون ناشناسی نزديک آمده با تپانچه بشليک ميبردازد. يك گلوله برنخ فانوس کش رسيده او را بزمين مياندازد و سپس چند گلوله بخود آخوند رسيده بيکبار بيچانش ميکند. فانوس کش نمرود بهبود يافت و چنانکه از گفته های او پديد آمد کشنده مير حسين خان پسر نو جوان شادروان آقا ميرهاشم خيابانی بوده که سمت دامادی سالار را نيز داشت. مير حسينخان

را بعدایه کشیده سخت دنبال کردند. ولی کاری از پیش نرفته رها کردید (۵) مردم خیابان که پاس همگویی را سخت نگاه میدارند از کشته شدن یکی از سردستانان چشم پوشی نمیکنند اگر نبود که کشته نیز از خودشان شمرده میشد و او نیز جایگاهی داشت.

این کسان چون در روز های سخت کشور کوششها کرده و هر کدام باندازه خود جانفشانی نموده بودند اینست ما نام هر یکی را میبریم و در جای خود از باز نمودن سرگذشت او باز نمی‌ایستیم.



۱۶- معتمد خاقان حکمران اصفهان (پس فوام الدوله شناخته میشد)

بازگشت محمد علی میرزا با ایران

چنانکه گفتیم از تابستان سال ۱۲۸۹ آگاهی ها از آهنگ محمد علی میرزا بیازگشت و از کوششهای او در این باره بدولت ایران میرسید و این بود در آن هنگام دولت خواست از پرداخت پول باو که هر سه ماه یکبار بایستی داد خودداری کند ولی نمایندگان روس و انگلیس سختگیریها کردند و دولت را ناگزیر ساختند که بخیره پول هنگفتی (۲۵ هزار تومان) باو بپردازد. محمد علی همینکه پول را گرفت دست و بالش باز تر گردید و از اودسا بیرون شتافته در اروپا بگردش پرداخت و شهرهای وینه و برکسیل و برلین و روم و میران و نیس و پاریس و شهرهای دیگری را دید و در هر یک چند روزی درنگ کرده با هواداران و دمسازان خود دیدار تازه کردانید. با عموی خود ظل السلطان که این هنگام سخت با مشروطه دشمنی مینمود و با برادرانش سالارالدوله و شعاع السلطنه آنچه گفتنی بود گفت و آنچه نهادنی بود نهاد و بنیاد کار خود را استوار گردانید. پس از دیری باودسا بازگشت و بار دیگر از آنجا ناپیدا شد و سراغش از وینه رسید و خواهیم دید که در وینه با یکی از نمایندگان سیاسی روس دیدار کرد و یک رشته گفتگوهای در میان رفت.

همه این آگاهی ها بدولت میرسید و چون سال ۱۲۹۰ آغاز شد آگاهی ها از باکو و دیگر جاها می آمد که همگی آهنگ محمد علی میرزا را بیازگشت ایران و جنبش کارکنان و هواداران او را میرسانیده و آینده را تاریک نشان میداد. بیش از همه رفتار نمایندگان سیاسی روس در ایران دیگر گونه شده نیک می فهمانید که همگی ایشان چشم براه محمد علی دارند و زمینه برای بازگشت او آماده میسازند. کار بجایی

رسید که در یک میهمانی در تهران که یکدسته از نمایندگان سیاسی دولت‌های اروپا و کسانی از مردان ایرانی بودند و مستر شوستر امریکایی نیز بود وزیر - مختار روس خودداری ننموده آشکاره گفت: «در این چند هفته مشروطه ایران پایان خواهد رسید». باشندگان همه در شگفت شدند و چون هنوز از آهنگ محمد علی میرزا آگهی روشن نداشتند کمتر کسی خواست وزیر مختار را دریافت.

این در نیمه های تیرماه بود. در همان روزها از اردبیل آگهی رسید که مجل - السلطان پیشخدمت محمد علی میرزا در جامه ناشناسی وارد بیل در آمده و یکشب در آنجا خوابیده و فردا بمیان ایل یورتچی رفته و در آنجا خود را نشان داده و چنین گفته فرستاده محمد علی میرزاست و او خود بزودی در خاک ایران پدیدار خواهد بود و باین نام همگی شاهسونان را بر سر خویش گرد آورده است. نیز آگاهی رسیده روسیان که با شاهسونان سخت دشمنی مینمودند و هر کجا یکی را میدیدند می کشتند این زمان رفتار خود را دیگر ساخته اند و شاهسونان مهربانی مینمایند و آنان را بر گردنکشی و تاخت و تاراج دلیرتر میسازند.

این آگهی ها هنگامی میرسید که سپهدار رئیس الوزراء از تهران بیرون رفته و در رشت نشیمن داشت و رشته کارها از هم گسیخته وزیران هیچیک دل بکار خود گرم نداشتند و ناصر الملك نایب السلطنه نمیخواست دیگری را بجای سپهدار بر - کمارد و کابینه نوینی پدید آورد و چنانکه گفتیم از این پیش آمد گردنکشان بردلیری افزوده و آشوب تا قزوین چند فرسنگی تهران را فرا گرفته بود. کسی چه داند رفتن نا کهانی سپهدار برشت و درنگ او در آنجا نیز با آهنگ محمد علی میرزا و جنبشهای او خواهان او پیوستگی نداشت. چنانکه این بد گمانی در باره سپهدار و چند تن دیگری از وزیران سپس هر چه پیشتر گردید و پرده از روی کارشان برداشته شد.

باری سپهدار تا نیمه های تیرماه در رشت بود تا در نتیجه تلگراف های پیاپی ناصر الملك آهنگ بازگشت کرد و پس از درنگهایی در میان راه در بیست و دوم ماه به تهران رسید و در اینجا نیز در خانه شمیرانی خود نشسته از آمیزش خودداری نمود تا ناصر الملك ناگزیر شده کناره جویی او را پذیرفت. در همان هنگام روز سه شنبه

بیست و ششم تیر ماه (۲۱ رجب) ناکهان تلگرافهایی رسید که محمد علی میرزا با برادرش ملک منصور میرزا (شعاع السلطنه) و کسان دیگری از همراهان در کمش تپه استرآباد پیاده شده است. این خبر ناصر الملک و دیگران را ناگزیر ساخت که هرچه زودتر کابینه را درست گردانند و چون ناصر الملک بکوششهایی که سپهدار و سردار اسعد و دیگران در سال ۱۲۸۸ بکار برده و محمد علی میرزا را بر انداخته بودند ارج گزارده در این هنگام نیز بودن ایشان را در میان کار در بایست می شمرد و راستی اینست که بدیگران امید نداشت بتوانند کاری انجام دهند اینست باری دیگر سپهدار را بریس. الوزرایی بر گزید و در مجلس که گفتگو بمیان آمد دیگران نیز خرسندی دادند و سپهدار نجفقلی خان صمصام السلطنه را وزیر جنگ کرده و کسان دیگر را از وثوق الدوله و حکیم الملک و مانند ایشان هریکی را بوزارتی بر گماشت و این از بهر آن بود که بختیاریان را بکار وادارد. چون در این هنگام حاجی علی قلی خان باروفا سفر کرده و از ایران دور بود برادرش را بکار گماردند. همچنین بیار محمد خان کرمانشاهی و ابوالقاسم خان بختیاری تلگراف فرستاده ایشان را نیز بتهران خواستند. یفرمخان و معز السلطان (سردار محبی) هریکی را بفرماندهی لشکر دیگری نامزد گردانیدند. در این تنگنا بود که بار دیگر یاد جانفشانیهای این مردان دلیر را کردند و بدلجویی از ایشان پرداختند و باید خرسند بود که اگر بکدسته راپراکنده ساخته بودند باری بکدسته بر سر جای خود بودند و میتوانستند کاری انجام دهند.

در اینجا داستانی هست که باید بنگارم: در دو ماه پیش از این که از بسیج محمد علی برای بازگشت آگاهی های نهانی بدولت رسیده و دولت از همان هنگام این اندیشه را داشت که سردستگان مجاهدان و سرداران شورش را در تهران گرد آورد و از ایشان دلجویی کند و بیداست این گرایش جز از روی ترس و از راه ناچاری نبود ولی همینکه آهنگ خود را در این باره آشکار ساخت دسته های میوه چینان که دارالشوری و اداره ها راپر کرده و آسوده بر سر خوان مشروطه جا گرفته بودند از آنجا که از چگونگی آگاهی نداشتند و چنین پنداشتند دولت آنان را نیز از بهر خوردن میخواند و جا برای اینان تنگ خواهد شد همگی بیکبار زبان باز کردند و بر آهنگ

دولت خرده گرفتند و در روزنامهها گفتارها نوشتند و فلسفه بافیها کردند بدینسان : «مجاهدان کسانی بودند که جز بکار آنروزمی آمدند و ایشان کاری را که بایستی بکنند کرده اند و گذشته ... شورش هر زمان بکسان دیگر نیاز دارد ... امروز باید کارها « با اصول فرقه » پیش برد ... » برخی از ایشان بیشرمانه سخنان بدتری نیز نوشتند و مجاهدان را یکدسته آشوب طلب نامیدند . لیکن پس از دیری چون چگونگی آشکار گردید و دغلكاران ناسپاس دانستند که بار دیگر زمان کوشش و جانبازی فرا رسیده در اینجا بود که بخاموشی گراییدند و کم کم از لاف و کراف کاسته خرسندی دادند که بار دیگر میدان بمردان جانباز وا گزارده شود . این نمونه نایا کدرونی ایشانست و شگفت نیست که هرگز کاری از پیش نمی رفت و کشور همیشه گرفتار آشفتگی بود .

باری تا دوسه روز چگونگی را در پرده نگاهداشتند و بد توده آکپی ندادند . ولی کم کم مردم آنرا دانستند و از هر سو آگاهی ها پراکنده گردید و چون دسته های انبوهی در تهران و دیگر شهرها خواهان محمد علی میرزا بودند و اینان در همه جا بشور و جوش برخاستند و زبان بنکوهش آزادیخواهان و سخنان نابجا باز کرده هر زمان دروغهای دیگری پراکنده نمودند در تهران دولت « حکومت نظامی » آکپی داد و حاجی نجفقلی خان را که وزیر جنگ بود باینکار بر گماشت و او تا توانست بسخت گیری پرداخت . شهربانی نامهای سی چهل تن را بکابینه وزیران فرستاد که با دستور ایشان گرفتار کردند . لیکن سپهدار بگرفتن ایشان خرسندی نداد و کم کم چنین بدست آمد که او و برخی وزیران دل بسوی محمد علیمیرزا دارند و او را می خواهند . این بود تا گزیر شدند آن کابینه را بهم زنند و دست این وزیران را کوتاه گردانند و روز چهارشنبه سوم مرداد کابینه نوین دیگری که نجفقلی خان رییس - الوزراء و هم وزیر جنگ بود پدید آمد و بسیاری از وزیران نیز کسان دیگری بر گزیده شدند .

این کابینه چون بکار پرداخت از یکسوهواداران آشوبکار محمد علی میرزا را در تهران سخت دنبال نموده کسان بنامی را از ایشان همچون مجدالدوله و امین الدوله و

ظهور الاسلام و ماندن اینان دستگیر و بند نمود. مجدالدوله چون در شمیران بر سر خانه اش رفتند استاد کی نمود و نو کرانش بجنگ برخاستند و دوسه تن در میانه کشته گردیدند این نمونه دلیری آشوب کاران بود.

از سوی دیگر کابینه سپاه آرایبی پرداخت و چون محمدعلی میرزا در استرآباد از تر کمنها دسته ها گرد آورده و پیدا بود که از چندین راه به پیشرفت خواهد پرداخت و از سوی دیگر سالارالدوله در سنندج نیرومند گردیده و او نیز بهوا داری محمد علی برخاسته و این زمان آهنگ کرمانشاه را داشت از اینرودولت ناگزیر بود بچندین سو سپاه روانه گرداند. و این بود چندین لشکر پدید میآورد. يك لشکری از بختیاریان دسته دسته روانه همدان ساخت. دیگر را از مجاهدان کیلان (۲۰) و بختیاریان بفرماندهی معز السلطان بسوی فیروز کوه و مازندران فرستاد. لشکر سومی که از همدان ارجدارتر بود زیر دست یفرمخان آراسته میشد که آهنگ راه شاهرود کند و امیدواری بیشتر باین لشکر بود. چندی پیش دولت از روس بگرفته تفنگ و فشنگ خریداری کرده بود و آنها در این هنگام با تزللی رسیده بتهران بار میشد. کسانی میترسیدند بدست محمد علی میرزا بیفتند ولی خوشبختانه آسوده بتهران رسید و در چنین هنگامی گره از کار دولت گشود. این کارها بچابکی انجام میگرفت و مستر شوستر که از این پیش آمد در آغا زکار خود تکان خورده و از درون دل فیروزی آزاد بخواهان را خواستار بود از رسانیدن پول باز نمی ایستاد. در چنین هنگامی که ناگزیر کسانی دندان طمع تیز می کردند و بدستاوین. لشکر کشی دست تاراج بگنجینه توده دراز میداشتند بودن مستر شوستر بسیار بجا افتاد و خود او این داستانها را بازتر و کشادتر برشته نگارش کشیده است. خودی و بیگانه بجلو گیری از خود کامگی میکوشیدند. دمو کرات و اعتدال با آن دشمنی ها این زمان دست بهم داده میتلاشیدند. چنانکه هواداران خود کامگی در همه جا بجوش و خروش برخاسته بودند خواستاران آزادی نیز خروش و جنبش مینمودند. پیایی از شهرها تلگراف و نامه بدارالشوری میرسید. بکدسته از روی راستی و بکدسته بخودنمایی روی نشان میدادند و جانفشانی پیشنهاد میکردند. روزنامهها پیایی گفتارهای

بر جوش مینگاشتند. ستارخان با آن گردنیکه دیده بود در این هنگام بر کناری توانسته و نیز نامه‌ای بدارالشوری نوشت و آمادگی خود را بجان‌بازی آگاهی داد.

اما محمد علی میرزا و داستان آمدنش بایران چنانکه گفتیم او آخرین روزها در وینه بود و بسیج‌کار خود میکوشید و چون از آنجا بیرون آمد از راه قفقاز یکس آهنک ایران کرد. روسیان از کارهای او آگاهی داشتند و هر گونه یآوری مینمودند چیزی که هست در بیرون ناآگاهی نشان میدادند و این بود محمد علی میرزا ریش خود را دراز کرده و نام خلیل بغدادی بخوش نهاد و بارهای خود را که همه مترالیوز و تفنگ و افزار جنگ بود خواسته‌های بازرگانی وانموده با این ساخته‌کاری از شهرهای قفقاز گذشته بیندر پتروسکی رسید و از آنجا با همراهان که دوازده تن و یکی از ایشان برادرش ملک منصور میرزا و دیگری یار دیرینش حسین پاشا خان امیر بهادر بود بکشتی روسی کریستو-فوروس نشست و چنانکه گفتند شش تن از سرکردگان دریایی روس نیز بدرقه او را میکردند و بدین شکوه او را بخاک ایران رسانیدند که روز بیست و پنجم تیرماه در گمش-تپه فرود آمد.

انگلیسیان از پیش آمد سخت ناخرسند بودند و چنانکه از کتاب آبی پیداست بارهادر پترسبورگ زبان بخرده گیری باز مینمودند. در این هنگام نیز باز پرس‌ها کردند و کله‌ها نمودند. ولی روسیان خود را بآن راه تزرده چنان وانمودند که کارهای محمد علی همه در نهان بوده و کارکنان روس آگاهی پیدا نکرده‌اند. انگلیسیان بمحمد علی آگاهی دادند که چون جانشین او را بیادشاهی شناختند دیگر او را نخواهند شناخت و هر دو دولت با زبان نمایندگان خود در ایران بدولت آگاهی دادند که در این پیش آمدیکبار برده‌پرایان را بحال خود خواهند گزاشت. لیکن خواهیم دید معنی بر کناری روسیان چه بود و بچه کارهایی برخاستند.

محمد علی میرزا از دیر باز با سران ترکمان نامه نویسی میکرد و بکسانی از آنان پیکره خود را فرستاده بود. اینست همینکه پای او بگمش تپه رسید ترکمانان بر سر او کرد آمدند و نزدیکی او از ارشدالدوله و دیگران که از راه دیگر بایران در آمده بودند نیز با آنجا در آمدند. فردای آروز محمد علی میرزا تلگرافی بسپهدار فرستاده

رسیدن خود را آگاهی داد و او را تا رسیدن بتهران بجاننشینی خویش بر گماشت . سپهدار چنین میگفت: پاسخی باو فرستاد که ایرانیان ترا بیادشاهی نمی خواهند ولی بگفته مستر شوستر دانسته نیست چنین پاسخی داده باشد .

رشیدالسلطان نامی را یاد کرده ایم که در ورامین بگردنکشی بر خاسته و با دسته های سپاه دولتی جنگید . اینمرد که از ایل اصافلو بود خود را به مازندران کشیده و در آنجا بهمدمستی دیگران جایگاه خود را استوار نموده بود و در این یکسال همچنان نافرمانی مینمود و بارها با دسته های سپاه دولتی پیکار میکرد و این زمان او نیز بمحمد علی میرزا پیوسته در مازندران پادشاهی او را آشکار ساخت .

بیست و هشتم تیرماه محمد علی میرزا بایاران خود بشهر استراباد رسید و ورشته کارها را در آنجا بدست گرفت و چندی در آنجا نشیمن داشتند و کار میکردند . از آنجا محمد علی در یازدهم مرداد باشرف در آمد و در دوازدهم بساری رسید . هزار تن تر کمان و دوسه دستگاه توپ همراه داشت و مازندرانیان باری مینمودند و رشیدالسلطان پیشاپیش او لشکر گاه پدید می آورد . پس از چند روزی ملک منصور میرزا که در استراباد باز مانده بود باو پیوست و از آنجا بیار فروش در آمدند . از آنسوی علیخان ارشدالدوله با دوسه هزار تر کمان آهنگ شاهرود نموده آنجا رافرا گرفت و یکدسته سپاهیان دولتی که در آنجا بودند باو پیوستند . ازسوی دیگر سالارالدوله با دوهزار سواره و پیاده در پنجم مرداد بکرمانشاهان در آمد و بی آنکه جنگی روی دهد شهر را بدست گرفت و سپاهیان دولتی در آنجا نیز بوی پیوستند . سالارالدوله تلگرافی از سنندج بدارالشوری فرستاده بود و دیگری نیز از کرمانشاهان فرستاد و بکرشته سخنان خشک و تری را بهم بافت .

در اینهنگام دارالشوری قانون شگفتی گزارده و آن را چاپ کرده بهمه جا

پراکنده نمود . بدینسان :

د کسانیکه محمد علیمیرزا را اعدام یا دستگیر نمایند یکصد هزار تومان

بآنها داده میشود .

کسانیکه شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان

بآنها داده میشود .

کسانیکه سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان
بآنها داده میشود ...»

این قانون بسیار بجا بود و بجان محمد علی میرزا و برادرانش ترس انداخت .
مستر شوستر میگوید او این کار را بدولت یاد داده است . داستان جنگهای سپاهیان
دولتی و فیروزیهای آنان را در گفتار دیگری خواهیم آورد . در اینجا باید نمونه هایی
را از بدرفتاریهای روسیان بنگاریم . اینان که محمد علی میرزا را بایران آورده و
سخت خواستار بودند او را باز پادشاه سازند تا هر آنچه دلخواه ایشانست با دست این
بیچون و چرا انجام گیرد با همه بر کناری که در همه جا وانمود میکردند کار کنان
ایشان آشکوه پشتیبانی محمد علی می کوشیدند . داستان آذربایجان و ذراهنگی های
ایشان را در تبریز واردییل جدا گانه خواهیم نگاشت . در رشت قونسول آنجا بحکمران
پیام فرستاد : « بهر کسی که گمان بستگی روس رود در هر کجا باشد اگر قونسولگری
بد گمان گردید دستگیر خواهد کرد » . این از بهر آن بود که قفقازیان در این
هنگام بدولت ایران یاری نکنند . در همه شهرها کار کنان روس دروغهایی از شماره
انبوه سپاه محمد علی و از فزونی پولهای او پراکنده میکردند و مردمان را بهواداری
او بر می انگيختند . دولت ایران ناگزیر شد با دستیاری نمایندگان ایران در لندن
و پترسبورگ کله گزار دو فهرستی از کارشکنی های روسیان را بدولتهای روس و انگلیس
بفرستد . لیکن چه سودی از آن پدید میآید . روسیان بدکاریهای خود را انکار کرده
و در برابر کله دولت پیش آمد های ناروای دوسالۀ ایران و پی هم آمدن و رفتن کابینه
ها و دسته بندیهای دموکرات و اعتدالی و ناایمنی کشور را یاد آوری کردند و چنین
پاسخ دادند که زمینه را برای باز گشت محمد علی میرزا این بد کرداری ها پدید
آورده است . . .

با سخت گیریهایی که حکمرانی تهران درباره آشوبکاران نشان میداد دسته ای
از آنان در زرگنده که نشیمنگاه تابستانی سفارت روس بود جا گرفته در سایه نگهداری
سفارت ایمن و آسوده باشوب انگیزی می کوشیدند و هر روز سخن دروغ آمیز دیگری
میان مردم پراکنده میکردند .

انگلیسیان از این رفتار روسیان دل آزرده بودند و چنانکه گفتیم بیسروزی محمد علی میرزا خرسندی نداشتند. چیزی که هست ایشان در این هنگام خواه و ناخواه با روسیان نرمی مینمودند و از بیم پیش آمد های اروپا در آسیا بد رفتاری های آنان را بر خود هموار می ساختند. در خود انگلستان دسته ای از کار دولت ناخرسندی مینمودند و بیای پی خرده می گرفتند. از جمله چنانکه گفته ایم انجمنی که از پرفسور براون و مستر لینچ و لورد لامنگتون و دیگران پدید می آمد همواره پیش آمد های ایران را می پاییدند و گفتار ها در روزنامه ها مینوشتند. لیکن هیچیکی از اینها کارگر نیفتاده سرادارد گیری را از سیاستی که پیش گرفته بود باز نمیداشت و خواهیم دید چه چیزهای ناگواری رویداد.

اکنون بآذربایجان باز گشته سرگذشت آنجا را می نگاریم: چنانکه گفتیم شاهسونان سپاههای دولتی را شکست داده چیره شده بودند و آتش تاخت و تاراج را در پیرامون اردبیل و خلخال فروزان داشتند. بخواهش شاهزاده امان الله میرزا در آخر تیرماه از تهران حاج صمد خان را برگزیدند با سه هزار سواره و سرباز و با توپخانه از مراغه آهنگ اردبیل کند و بشاهسونان گوشمال دهد و چون او بسیج کار کرده از آنجا روانه گردید و در سراب لشکرگاه ساخت با دستور تبریز دسته هایی از سواره پیاده از قره داغ هم باو پیوستند. نیز از خود شهر یک سر کرده و توپچی بادسته ای از سواره و قزاق و اندازه بسیاری از فشنگ و تفنگ برای او فرستادند.

در این میان بود که در آمدن مجلل بمیان شاهسون و پس از آن رسیدن محمد علمیرزا و همراهانش بگمش تپه روی داد و چون این آگاهی ها پراکنده شد در تبریز و دیگر شهرها هواداران محمد علمیرزا بجوش آمدند و پرده خاموشی را دریده بتکاپو پرداختند و چون کار دیگری نمی توانستند دروغهایی از نیرومندی محمد علی و فزونی سپاه او را پراکنده می ساختند که مایه آشفتگی دلها میشد. نیز گستاخانه بمشروطه خواهان دشنام میدادند. کار بجایی رسید که انجمن دستور داد از ایشان جلوگیری کرده شود و شهربانی کسانی را دستگیر ساخته نازبانه بآنان زد.

از این سوی آزادیخواهان و مجاهدان نیز از ستیزگی محمد علی بر آشفته

بجوشیدند و بار دیگر از بهر جانفشانی آماده شدند و از چندین راه تلگراف بدولت و دار الشوری فرستاده آمادگی خود را بجانبازی آگاهی دادند. انجمن ایالتی تبریز تلگراف بس درازی بهمه انجمنهای شهرها فرستاده همه مردم ایران را بهممدستی و همراهی خواند که در چنین هنگامی برادرانه بکوشند و دشمن آزادی ایران را دور رانند. روزنامه های شفق و تبریز گفتار های آتشین مینوشتند. از داستان مجلل السلطان و در آمدن او بمیان شاهسونان و شورانیدن آن تاراجگران پیدا بود که محمد علی آذربایجان را از دیده دور ندارد و در این بازگشت خود آنرا فراموش نساخته. ولی پرده از کار صمد خان هنوز برداشته نشده بود و کسی از پیوستگی او با محمد علی آگاهی نداشت.

چنانکه گفتیم در این میان روسیان در شهرهای ایران که بودند بر دژ رفتاری افزودند و پیداست که در آذربایجان هر چه بیشتر دژ خوبی نشان میدادند. در تبریز سالدات و قزاق در کوچه ها و بازارها با مردم پیچیدگی مینمودند و آشکار بود که پی بهانه میکردند تا زد و خورد کنند و این بود تبریزبان شکیبایی میکردند.

پس از مخبر السلطنه از تهران علاءالدوله را بوالگیری آذربایجان برگزیدند و او آنرا پذیرفته چنین وامی نمود بسیج راه میکند. لیکن پس از دیری از آن کناره جویی نمود. شاهزاده امان الله میرزا همچنان رشته کارها را داشت و آقای بلوری دستیار او بود.

در این میان در پنجم مرداد کار بسیار ناروایی از روسیان سرزده شهر را بشورانید. چگونگی آنکه نقیخان رشید الملك که داستان گریختن او را از جلو شاهسونان آوردیم چون پس از دیری که در شهر اهر درنگ داشت بتبریز آمد و والی از وی بازخواست پرداخت و چون گذشته از آن کار تنگین اندازه گزافی از مالیات دولتی را نیز گرفته بود و بگردن داشت و از پرداخت باز می ایستاد او را در خانه محمد میرزا نامی در بند کرد. اینکار در میانه های تیرماه بود. بستگان نقیخان بتکاپو افتادند و بکسانی از سردستانان نوید پول دادند. چنانکه هزار و دوست تومان با دست محمد میرزا

برای هر یکی از آقایان بلوری و نوبری فرستادند (*) و اینان آن را به انجمن ایالتی آورده رازرا فاش ساختند. انجمن دستور داد محمد میرزا را بند نمودند. نقیخان را هم بعالی قاپو آورده در آنجا نگاهش داشتند. در این میان روسیان بهوا داری او برخاستند و سفیر روس در تهران بدولت یاد آوری کرد که نقیخان دارای نشان از دولت روس می باشد و خواهش کرد با او پاسدارانه رفتار شود. دولت پاسخ داد با او پاسدارانه رفتار خواهد شد و مقصود رسیدگی بحساب میباشد.

با اینهمه روسیان آرام نه نشستند و روز پنجم مرداد قونسول روس نزد نایب الایاله آمده خواستار گردید نقیخان باو سپرده شود. نایب الایاله پاسخ داد او را با فرمان دولت نگهداشته و نمیتواند رها کند. قونسول چون بیرون رفت دیگری نگذشت که پالکونیک با صد تن سالدات با آنجا رسید و خود او در دم در ایستاده سالداتان را با سر کرد گانی بدرون فرستاد و اینان تفنگ را بر روی دست گرفته بیباکانه تا نشیمنگاه نایب الایاله پیش آمدند و خانه ای را که نقیخان در آنجا بود گسرد فرو گرفتند و نگهبانان را یکایک کشیده دور کردند و نقیخان را بیرون آورده همراه خود بردند. نایب الایاله مرآت السلطان دستیار شهربانی را همراه پطرسخان ارمنی که زبان روسی میدانست نزد پالکونیک فرستاد که بپرسند اینکار را با دستور که میکنند. پالکونیک پاسخ داد: بدستور قونسول روس. بدینسان بیباک و بی پروا رشیدالملک را از کوچه و بازار گذر دادند.

این دژ آهنگی بر تبریزیان بی اندازه گران آمد و در آن دو سال هر چه بدر رفتاری روسیان نموده بودند کمتر یکی باین اندازه مردم را تکان میداد. شهری که آن غیرت و کرددفرازی را نشان داده بود کنون بایستی این چیرگی های بیشرمانه را از بیگانگان بیند و بخاموشی گراید. در آن هنگام که نقیخان همراه پالکونیک از عالی قاپو بیرون می آمد و از بی رگی بخود میباید کسانی از مجاهدان بر آن شدند او را بزنند و پروای نتیجه اش را نکنند پاره سردستانان جلو گیری نمودند. لیکن شهر سراسر بشورید و هر چند تن که بهم میرسیدند دلسوزانه گفتگوی پیش آمد را میکردند.

(*) دویست تومان پول نقد و هزار تومان حواله بصراف بود که نتوانستند انکار نمایند.

تبریز باحالی که داشت نمی توانست چنین چیرگی ستمگرانه را بخاموشی گذراند و از آسوی ناگزیر بود بهانه بدست روسیان نهد. در روزنامه شفق گفتار بس جاننداری لگارش یافت و پس از آن چنین نهادند که روز چهارشنبه یازدهم مرداد مردم در سرباز خانه گرد آیند و در آنجا گفتارهایی بنام بیزاری از آن رفتار ستمگرانه روسیان رانده شود و آکپی در این زمینه چاپ کرده میانه مردم پراکنده ساختند. ولی چون روز چهارشنبه فرا رسید هنگام عصر پیش از آنکه مردم آهنگ سرباز خانه نمایند روسیان با دسته های قزاق و سالدات آنجا را فرا گرفتند و بکسی راه آمد و شد ندادند. قونسول بوالی پیام فرستاد که اگر مردم در یکجا گرد آیند گرفتار خواهند کردید. این چیرگی بر خشم مردم افزود و چون بازارها را بسته بودند چنین نهادند که در حیاط مسجد آدینه که جای بس بزرگی است گرد آیند دسته دسته مردم رو با آنجا آوردند و چنان شد که همه حیاط پر گشت و بدانسان که نهاده بودند آقایان سید محمد خامنه‌ای و سید کاظم تهرانی (*) و میرزا حاج آقا رضا زاده و میرزا علی واعظ و بجویه‌ای یکی پس از دیگری جلو پنجره مسجد ایستاده گفتارهای تند و آتشینی راندند. بد رفتاری های روسیان را شمرده و یاد آوری کردند که خاموشی ایرانیان در برابر آنان از روی ترس و یا از راه زبونی نیست. تا هنگام غروب جوش و خروش بر پا بود و چون گفتارها بی پایان رسید مردمان نیز پراکنده شدند.

در این میان از تهران عین الدوله را بوالگیری آذربایجان بر گزیده بودند و او شاهزاده امامقلی میرزا را تا آمدن خویش بجانشینی بر گماشت و روز چهاردهم یا یازدهم مرداد او تبریز در آمده بکار پرداخت. این نمونه نادانی سررشته داران آن روز است که عین الدوله را پس از آن همه سیاهکاریها باز بکار برمی گماردند و در چنان هنگام سختی رشته اختیار آذربایجان را بدست اومی سپردند. پیش از آنکه محمد علیمیرزا بر افتاد و دوباره دستکاه مشروطه برپا کردید یکدسته چون از باغشاه در آمده و همگی همراهان دیرین عین الدوله بودند پیداست که اینان نگهداری از وی مینمودند. یکدسته دیگر چنان سرگرم سودجویی و خود خواهی بودند که فرصت دنبال کردن دشمنان

آزادی را نداشتند و تنها سید عبدالله و ستارخان و دیگر جانبازان روز سستی را در برابر خود میدیدند که بشکستن پای آنها پرداختند و خود نتیجه آن نادانها و دغلبارها بود که هنوز دو سال از هنگام جنگهای خونین تبریز با عین الدوله نگذشته و بوالیکری آذربایجان بر گمارده گردید .

امامقلی میرزا از مردان نیکوکار آذربایجان بشمار میرفت ولی در چنان هنگامی از دست وی کاری بر نیامدی و اینست چند زمانی بود و خویشمن کناره گرفت . در این روز ها پسران کوچک رحیمخان نیز از تبریز بگریختند و چون ترس آن بود که روسیان رحیمخان را نیز بکشند و ببرند اینست آقای بلوری شبانه او را از عالی قاپو بیرون فرستاده دستور داد نهانی او را در یکی از خانه های اربک نگه دارند و این خود کار بسیار بجایی بود .

در مرد حکمران آنجا شجاع نظام را که بار دیگر از دیر باز رفته را گسیخته با آزادیخواهان دشمنی آشکار میکرد با دستور تبریز دستگیرش نموده در اداره حکمرانی نگه داشت و روسیان او را نیز با زور کشیده بردند .

در اردبیل و آستارا بیکباره پرده را دریده از هیچ ناروایی باز نمی ایستادند . چنانکه در اردبیل ویس قونسول روس تاجر باشی خودشان را نزد حکمران و رئیس شهر بانی آنجا فرستاد و پیام داد محمد علیمیرزا با دوازده هزار تن سپاهی و بیست میلیون (تومان) پول تا نزدیکی تهران رسیده و از گناه همگی گذشته و شهر را بسپهدار سپرده و برای او دستور از تهران آمده که بنگهداری و آرامش اردبیل پردازد و نگرارد در آنجا آشوب روی دهد . دروغ باین آشکاری را پیام فرستاده مردم را بیم میداد .

از این بد رفتاری ها نیز دولت ایران بگله برخاست و بدستگیری نمایندگان خود در پترسبورگ و لندن یادداشتها بدو دولت فرستاد . ولی چه نتیجه ای توانستی داد . روسیان بایکرشته دروغهای دیگری بی پاسخ برخاستند و نادانیهای سر رفته داران را بر خشان کشیدند .

فیروزیهای دولت

چنانکه دیدیم محمد علی میرزا همینکه در استرآباد بسیج کار کرد خود او همراه برادرش ملک منصور میرزا از راه مازندران و سردارش علی خان ارشد الدوله از راه شاهرود به پیشرفت پرداختند. از آنسوی ابوالفتح میرزا از کرمانشاه آهنگ تهران نمود. بدینسان از شرق و غرب پایتخت به بیم افتاد و چون در کامهای نخست فیروزی-هایی بهره محمد علی میرزا و هوادارانش میگردید از اینجا میدان امید در دلهای خواستاران خود کامکی پهناور تر گردیده در همه جابر گستاخی افزودند و دسته هایی آشکاره بسوی محمد علی گراییده باو پیوستند ولیکن این امیدواری چندان نپایید و نومیثدی جای آن را گرفت.

نخستین مژده از میدان فیروز کوه رسید. چنانکه گفتیم محمد علی در بار-فروش درنگ داشت. رشیدالسلطان و سران مازندران به پیشروی ازو تا چهار فرسخ از اینسوی فیروز کوه پیش آمده در امین آباد سنگر گاه گرفتند. مازندرانیان با شور و خروش هواداری از شاه قاجار مینمودند، از اینسوی معزالسلطان با دسته های خود تا یکفرسنگی آنجا رسیده اینان نیز سنگر گاه گرفتند. پس از دیری خود محمد علی تا سواد کوه جلو آمده در آنجا در جایگاه استواری نشیمن گرفت و سخت خود را می پایید.

روز پنجشنبه هجدهم مرداد دسته ای از بختیاریان بسر کردگی جوانی معین-همایون نام از تهران رسیدند و بلشکر گاه مجاهدان پیوستند. فردا آدینه جنگ آغاز گردیده مجاهدان و بختیاریان همگی بر سنگرهای رشیدالسلطان تاختند و تا هنگام